

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۸۶، ص ۱۵۳-۱۸۴

نقد و بررسی کتاب فرهنگ و تمدن اسلامی نوشته علی اکبر ولایتی^۱

اسماعیل چنگیزی اردهایی
دانشگاه زنجان
ardeha1340@yahoo.com

چکیده

کتاب فرهنگ و تمدن اسلامی نوشته دکتر علی اکبر ولایتی که برای تدریس در مقطع کارشناسی تألیف شده است، به سبب گستردگی دامنه موضوع و عدم تخصص کافی مؤلف در مباحث متعدد و متنوع آن و اتکا و اعتماد بسیار وی بر مآخذ دست دوم و ترجمه منابع - نه اصل آنها- دارای اشکالات عمده ساختاری، روشی، محتوایی و شکلی و نگارشی، همچنین تناقضها، تحلیلها و استنتاجات نادرست و ناستواری است که در این مقاله به برخی از آنها با ذکر شواهد اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: اسلام، تاریخ اسلام، علوم اسلامی، فرهنگ و تمدن اسلامی.

مقدمه

فرهنگ و تمدن اسلامی، عنوان کتابی است نوشته آقای دکتر علی اکبر ولایتی که در یک جلد و در ۲۸۰ صفحه توسط دفتر نشر معارف به سال ۱۳۸۳ منتشر شده است. ناشر در پیشگفتاری بر این اثر، به اختصار به ظهور اسلام در مکه و برخی فضایل حضرت رسول (ص) و اهداف ایشان و نیز مقصود از تألیف کتاب و عناوین بخشهای گوناگون آن اشاره کرده است. نویسنده نیز همچنین هدف و علاقمندی خویش را به موضوع و مراحل شکل‌گیری فرهنگ و تمدن اسلامی منعکس ساخته است^۲. کتاب دارای یازده بخش با عناوین زیر است:

بخش اول: کلیات؛

بخش دوم: زمینه‌های شکل‌گیری تمدن اسلامی؛

۱. تاریخ وصول: ۱۳۸۶/۴/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۸۶/۶/۱۲.

۲. ولایتی، ۱۱-۱۶.

- بخش سوم: شکوفایی علوم در تمدن اسلامی؛
 - بخش چهارم: سازمانهای اداری و اجتماعی تمدن اسلامی؛
 - بخش پنجم: هنر در تمدن اسلامی؛
 - بخش ششم: تأثیر تمدن اسلامی در تمدن غربی؛
 - بخش هفتم: علل بیرونی و درونی رکود تمدن اسلامی؛
 - بخش هشتم: خیزش و اقتدار مجدد جهان اسلام؛
 - بخش نهم: علل متأخر رکود فرهنگ و تمدن اسلامی؛
 - بخش دهم: بیداری اسلامی؛
 - بخش یازدهم: نقد تمدن غرب؛
- و در پایان سرانجام، فهرست منابع و مأخذ کتاب.

بر اهل فن پوشیده نیست که تدوین موضوعی چون "تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی" کاری است پیچیده که انجام آن به دست یک تن امری دشوار است و قدر مسلم آنکه به سالها پژوهش توسط کارشناسان متخصص در زمینه‌های گوناگون، از تاریخ و ادب و سیاست گرفته تا علوم محض و تجربی، نیازمند است. از این رو، برای بازشناسی تمدن اسلام، با وسعت جغرافیایی و گستردگی زمانی آن، داشتن تخصص و حذاقت و چیره‌دستی بسیار را ضروری می‌نماید. بررسی حاضر به منظور ارائه تحلیل از محتوای این کتاب است، چیزی که مورد درخواست نویسنده در پایان مقدمه نیز بوده است.^۱

الف - اشکالات ساختاری و روشی

۱- از جمله مهم‌ترین اشکال‌هایی که بر این کتاب می‌توان وارد دانست، فقدان نظم و ترتیب در محتوای کتاب است؛ به رغم تبویب ظاهری، هر یک از بخشها به نوعی با آشفته نویسی همراه است. این نکته را از همان آغاز در مقدمه می‌توان دید. مراحل ده‌گانه‌ای که برای معرفی "سیر فرهنگ و تمدن اسلامی" می‌آیند، غیر علمی و مبهم‌اند و ساختار این مراحل غیر دقیق و بعضاً نامفهوم است؛ مثلاً مرحله سوم، "عصر گسترش اسلام در جزیره‌العرب و در جهان متمدن آن

روزگار" نامیده شده که شامل بین‌النهرین، ایران، روم، مصر و... می‌شود.^۱ مرحله چهارم هم، "عصر مجاور شدن فرهنگ و تمدن نوپای اسلامی با تمدنهای کهن جهان" است.^۲ با این بیان، اسلام در یک مرحله هم بر تمدن‌های یاد شده استیلا یافته و هم با آنها مجاور شده است! ابهام در خصوص مراحل پنجم تا هفتم که بدون هیچ‌گونه توضیحی آمده‌اند،^۳ بیشتر جلوه می‌کند. نیز نمی‌توان دانست چرا نویسنده عبارت "ادبیات عرفانی" را جزء مرحله ششم آورده است.^۴ چون باب‌بندی کتاب مبتنی بر این مراحل ده‌گانه نیست، با مراجعه به بخش‌های مختلف کتاب نمی‌توان این ابهام را زدود و منظور نویسنده را دریافت.

ذکر یکی از این مراحل (مرحله هفتم) با عنوان "عصر هنر و معماری"^۵ هم قابل تأمل است و تداعی کننده آن است که یکی از اعصار فرهنگ و تمدن اسلامی به هنر و معماری اختصاص داشته است و حال آن که فرهنگ و تمدن با همه عناصرش و از جمله هنر (که معماری نیز البته بخشی از آن است)، در جهان اسلام رشدی تدریجی و گاه توأم با فراز و نشیب داشته است و تخصیص یک مرحله یا عصر به هنر در فرهنگ و تمدن اسلامی نامعقول می‌نماید.

افزودن چهار مرحله دیگر به مراحل ده‌گانه پیشین، بر آشفتگی ساختاری مطالب در مقدمه کتاب بیشتر دامن زده است. این چهار مرحله عبارت است از: ۱- بیداری اسلامی؛ ۲- تشکیل حکومت اسلامی؛ ۳- گسترش اسلام؛ ۴- تجدید بنای فرهنگ و تمدن اسلامی^۶ که ظاهراً تکمله‌ای‌اند برای مراحل قبلی، ولی به لحاظ موضوع با آنها اشتراک و تداخل دارند. مرحله دوم (تشکیل حکومت اسلامی) و مرحله سوم (گسترش اسلام) موضوعاتی تکراری‌اند که در همان مراحل ده‌گانه ذکر شده‌اند.

نمونه دیگر از این‌گونه گسیختگی مطالب را می‌توان به هنگام توضیح در باب "مراکز علمی در تمدن اسلامی"^۷ یافت. چون اتکاء اصلی نویسنده در کار تألیف به نوشته‌های معاصران است، استفاده از آثاری چون تاریخ آموزش در اسلام شلبی، تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی غنیمه و

۱. همو، ۱۲.

۲. همان جا.

۳. همو، ۱۳.

۴. همان جا.

۵. همان جا.

۶. همو، ۱۳-۱۶.

۷. همو، ۳۱ و ۳۲.

یا انتقال علوم به تمدن اسلامی اولیری می‌توانست راهگشا باشد تا حداقل با استفاده از نظم نوشتاری این آثار، تقدم و تأخر تأسیس و تشکیل مراکز علمی و آموزشی در حوزه تمدن اسلامی لحاظ گردد و سرآغاز مراکز علمی در دنیای اسلام بیت‌الحکمه بغداد عنوان نگردد^۱ و هم مراکزی چون "مکتب‌خانه‌ها" به عنوان نهادی ابتدایی و همگانی برای آموزش سواد و خط و قرآن^۲، کتابفروشی‌ها^۳، و خانه‌های دانشمندان^۴ از قلم نیفتد و نیز جایگاه‌هایی چون ربع رشیدی و شنب غزالی^۵ بدون گنجاندن آنها در یکی از انواع مراکز و مؤسسات علمی بدون تکلیف به خواننده عرضه نشوند.

عدم انسجام و هماهنگی نوشته‌ها در باب یک موضوع، از دیگر اشکالات چشمگیر کتاب است. خواننده هنگام مطالعه ناگهان از مطلبی به مطلب دیگر می‌رسد، بی‌آن که ارتباطی میان آنها ببیند. از این‌گونه گسیختگی‌ها نمونه‌های فراوانی در کتاب دیده می‌شود؛ برای نمونه، در صفحه ۴۵، گفتار در باب تعداد فراوان بیماری‌هایی است که در *الحاوی*، اثر رازی، ذکر شده است و سپس از جامع و مانع بودن کتاب *قانون ابن سینا* یاد می‌شود، وزان پس بی‌مقدمه می‌خوانیم: "اما نوآوری در حیطة پزشکی در این حد نیز متوقف نماند". پیشتر از کدام "نوآوری" سخن رفته بود تا در باب توقف یا عدم توقف آن گفتگو شود.

نمونه کامل عدم انسجام مطالب را در بخش پنجم که به "هنر در تمدن اسلامی"^۶ اختصاص دارد می‌توانیم مشاهده کنیم که گزینشی است از این جا و آن جا با چینی نامتجانس در کنار یکدیگر که حاصل آن مجموعه‌ای از نوشته‌های بی‌آغاز و انجام و سرگردانی خواننده در میان انواع هنرها و سرزمین‌ها و سلسله‌های حکومتگر و فرمانروایان و شواهد و امثال هنرها؛ مثلاً نویسنده وقتی شروع به وصف معماری اسلامی می‌کند از مسجد جامع دمشق و کاخ مشتی و مسجد جامع قرطبه و مدینه‌الزهرا و قبه‌الصخره و آرامگاه امیر اسماعیل سامانی و مساجد ایوان

۱. نک: همو، ۳۱.

۲. شلبی، ۴۰ و به بعد.

۳. همو، ۵۸.

۴. همو، ۶۲.

۵. ولایتی، ۳۳.

۶. نک: همو، ۱۰۳ - ۱۱۵.

داد سلجوقی یک جا یاد می‌کند^۱ و پس از قطع سخن، چند صفحه بعد، از نو به معماری می‌پردازد و قصر الحمراء اندلس و مدرسه سلطان حسن در قاهره و ایاصوفیه قسطنطنیه^۲ توصیف می‌شوند. پرداختن به فرش و قالی‌بافی باز هم میان مطالب فاصله می‌اندازد^۳ تا از نو درباره معماری و این بار در باب نقش جهان اصفهان و معماری مربوط به اطراف آن به ایراد سخن بپردازد^۴. طرح مطالب بر اساس سرزمین هم نیست، چه برای نمونه توضیحات درباره ایران (که عمده این بخش به هنر این سرزمین متعلق است) پیوسته و یکپارچه نیست و در میانه سخن، از هنر مصر^۵، اندلس^۶ و یا عثمانی^۷ یاد می‌شود. روال بحث برمبنای سلسله‌ها هم نیست، چه در باب هنر عصر مغولان و یا تیموریان نیز پراکنده و در صفحات مختلف سخن رفته است^۸. و حال آنکه نویسنده بایست ساختار استوار و روشنی برای طرح مطالب برمی‌گزید، مثلاً: براساس انواع هنر و به تفکیک هر یک از آنها^۹؛ یا براساس مکاتب هنری؛ و یا براساس سرزمین‌های اسلامی.

از دیگر بی‌نظمی‌ها در ساختار نوشته‌های کتاب آن که گاه اشاره به مطالب قبل می‌شود، ولی پس از بازخوانی نوشته‌های پیشین هیچ سابقه‌ای از طرح آن مطالب در صفحات پیش یافت نمی‌شود، به عنوان نمونه در باب جریان تفکر فلسفی از قول نویسنده چنین می‌خوانیم: "چنان که ملاحظه شد، از صدر اسلام و به ویژه زمان کندی تا زمان ملاصدرا، جریان پیدایش حرکت‌های فکری اسلامی جوشش داشته..."^{۱۰}. خواننده با مراجعه به صفحات قبل، چیزی که مربوط به فلسفه صدر اسلام باشد نخواهد یافت.

۲- از جمله اشکالات ساختاری کتاب، موضوع طبقه‌بندی دانشها در جهان اسلام است که

۱. همو، ۱۰۳-۱۰۶.

۲. همو، ۱۰۸ و ۱۰۹.

۳. همو، ۱۰۹ و ۱۱۰.

۴. همو، ۱۱۰ و ۱۱۱.

۵. همو، ۱۰۷.

۶. همو، ۱۰۸.

۷. همو، ۱۰۹.

۸. نک: همو، ۱۰۶ تا ۱۰۸.

۹. تقسیم‌بندی مؤلف در این بخش براساس هنرهاست، ولی در محتوا از نظم، چنان که توضیح آن گذشت، برخوردار نیست.

۱۰. همو، ۵۳.

نویسنده محترم پس از ذکر انواع طبقه‌بندی‌ها^۱، یکی از آنها را برای توضیح در باب "شکوفایی علوم در تمدن اسلامی" برگزیده است؛ یعنی طبقه‌بندی براساس "علوم غیر اسلامی"^۲ و "علوم اسلامی"^۳. اگر این طبقه‌بندی را کلی بگیریم، باید تقسیمات جزئی‌تر این طبقه‌بندی در ذیل هر یک از این دو شاخه اصلی ارائه شود، ولی نویسنده بدون توجه به این مهم و بدون رعایت هیچ‌گونه نظم و ترتیبی به توضیح در خصوص دانشها می‌پردازد. از این گذشته، عناوین هم با دقت انتخاب نشده‌اند. آوردن "فیزیک و مکانیک"^۴ تحت یک عنوان جای تأمل است، زیرا مفهوم فیزیک در روزگام ما با مفهوم آن در سده‌های نخستین و میانه اسلامی متفاوت است. افزون بر این، همه توضیحات و شواهد برای دانشمندان و آثار مکتوب و اختراعات مربوط به علم مکانیک است و از توضیحات در باب فیزیک - به مفهوم مورد نظر نویسنده - اثری نیست. اشکال و اشتباه دیگری که بر هم زنده ساختار نوشتاری این اثر است، برشمردن نجوم و پزشکی در زمره علوم نقلی^۵ است، در حالی که باید آن‌ها را از علوم عقلی شمرد.

علاوه بر اینها، طبقه‌بندی علوم براساس اسلامی و غیر اسلامی بودن آنها، نویسنده را در گنجانیدن بعضی علوم در یکی از دو طبقه مذکور دچار مشکل ساخته است. او تاریخ و تاریخنگاری را در زمره علوم غیر اسلامی آورده است^۶، ولی نتوانسته است در ادای توضیحات درباره این دانش، از کمند تناقض بگریزد. در یک جا آورده است: "علوم غیر اسلامی، عمومی هستند که اصل آنها از تمدن‌های دیگر به اسلام رسیده و مسلمانان آنها را بسط داده و ساخته و پرداخته کرده‌اند"^۷. و بعد در مورد نشأت دانش تاریخ در اسلام چنین می‌نویسد: "اما مهمترین مایه ترغیب مسلمانان به تاریخ‌نگاری و تاریخ‌آموزی همانا آموزه‌های قرآن و حدیث بوده است. بنابراین، ابتدای پیدایش دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری را نزد اعراب باید از همان ابتدای ظهور اسلام دانست"^۸. به این ترتیب، تاریخ از یک سو علمی غیراسلامی تلقی شده، و بنابر نظر

۱. همو، ۳۵ و ۳۶.

۲. نک: همو، ۳۷ و به بعد.

۳. نک: همو، ۶۵ و به بعد.

۴. همو، ۴۲.

۵. همو، ۳۶.

۶. همو، ۵۴ - ۵۷.

۷. همو، ۳۶.

۸. همو، ۵۴.

پیشین نویسنده باید الزاماً اصل آن از تمدنهای غیر اسلامی بوده باشد و از طرف دیگر، آموزه‌های قرآن و حدیث مهمترین علت رویکرد مسلمین به تاریخ در همان آغاز دوره اسلامی عنوان می‌گردد.

۳- گرده برداری نویسنده از آثاری که به آن‌ها مراجعه داشته، سبب گردیده تا وی از خود ارائه طرحی برای ساختار و سامان دادن به مطالبی که عرضه می‌کند، بازماند و ضعف و آشفتگی در عرضه اطلاعات بر کتاب سایه اندازد، برای نمونه، بخش سوم با عنوان "شکوفایی علوم در تمدن اسلامی" مؤید نکته پیش گفته است. تعیین کننده ساختار هر قسمت و محتوای آن منابعی است که مطالب از آنها التقاط شده است؛ از این رو فاقد هر نوع هماهنگی و وحدت رویه‌ای میان آنها است و به همین سبب، علومی چون کیمیا^۱، منطق^۲، حدیث^۳، و کلام^۴ به طور مختصر و دانشهایی چون فقه^۵ با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار گرفته است. همین اتکاء صرف بر منابع مورد بهره‌برداری، روش توضیح در باب هر یک از علوم را هم به کلی متفاوت و ناهماهنگ ساخته است؛ لذا وجه تسمیه و موضوع دانشی مانند کیمیا ذکر می‌شود^۶، ولی خواننده همین‌گونه آگاهی‌ها را در باب دانش منطق^۷، باید در کتب دیگر بیابد. نیز در مورد فلسفه و موضوع و هدف و وجه تسمیه آن سخنی به میان نمی‌آید و به جای آن‌ها، تنها از فلاسفه سخن می‌رود^۸. دگرگونی‌های مرتبط با علمی مانند جغرافیا با ترتیب زمانی درج می‌شود^۹، ولی همین نظم و نسق در باب نجوم^{۱۰} و یا طب^{۱۱} رعایت نمی‌گردد.

۴- اصول نوین پژوهش تاریخی حکم می‌کند نقل مطالب از منابع دیگر (حتی با وجود

۱. همو، ۴۷ - ۴۹.

۲. همو، ۵۳ و ۵۴.

۳. همو، ۷۰ و ۷۱.

۴. همو، ۸۱ - ۸۳.

۵. همو، ۷۱ - ۷۹.

۶. همو، ۴۷.

۷. همو، ۵۳.

۸. همو، ۴۹.

۹. همو، ۵۹.

۱۰. همو، ۴۰ - ۴۲.

۱۱. همو، ۴۴ - ۴۷.

نام‌آور بودن ناقل و راوی آن) پس از تحقیق در صحت و سقم آن صورت پذیرد و آشکار ساختن اغلاط گذشتگان از وظایف مورخان محقق و منتقد است. تکیه بیش از اندازه نویسنده به مکتوبات مورد استفاده‌اش، چنان که بدان اشاره شد، علت اشتباهات روشی در نویسنده هم شده است. او با مراجعه به یک منبع معاصر از قول ابن خلدون نویسد: "مغولان آن قدر کتابهای بی‌شمار به دجله انداختند که پلی استوار به وجود آمد که روستائیان و سواران می‌توانستند از یک کرانه به کرانه دیگر روند"^۱. واضح است که فقط با ساده‌نگری می‌توان چنین نوشته‌هایی را که در کتب تاریخ و ادب قدیم آمده، پذیرفت. از همین مقوله است عرب خواندن مترجمان کتاب دیسکوریدس، یعنی کتاب *الحشائش* یا *الهیولی فی الطب العربی* با اتکاء به یک منبع غربی^۲، حال آن که نویسنده گرامی اگر به مقدمه ترجمه فارسی همان منبع مراجعه‌ای می‌داشت، می‌دید که کتاب *الحشائش* دیسکوریدس را افرادی چون حنین بن اسحاق، اصطفن بن باسیل، حسدای بن شبروط و نیکولای راهب که جملگی غیر عرب، ولی از فعالان علمی در قلمرو اسلام بوده‌اند، ترجمه کرده‌اند.^۳

۵- استفاده بسیار از منابع جدید در حالی که منابع دست اول، کهن و اصیل در دسترس و قابل مراجعه‌اند از دیگر اشکالات روشی نویسنده است. برای نمونه، روایت دعوت پیامبر (ص) و مقابله مشرکان با ایشان و جریان دیدار میان حضرت و شماری از اهل یشرب و بیعت عقبه و نهایتاً ماجرای هجرت پیامبر و مسلمین به آن شهر، با مراجعه به یک منبع معاصر نقل شده است^۴، در حالی که آثاری چون *سیره ابن هشام، طبقات ابن سعد، تاریخ یعقوبی، و تاریخ طبری* که از منابع کهن در این زمینه هستند، می‌توانستند مورد استفاده قرار گیرند. همین گونه است نقل مطالب مربوط به دوره مغول از نوشته‌های جدید^۵ با وجود در دسترس بودن منابع آن دوره

۱. همو، ۱۴۲.

۲. همو، ۲۸. نگارنده این مقاله، با مراجعه به فحاح مرجع مورد اشاره نویسنده، یعنی کتاب *علوم اسلامی و نقش آن در تحولات علمی جهان* اثر آلدومیه لی (۷۷ - ۷۹)، مطلبی در باب کتاب دیسکوریدس نیافت، ولی همه جا آلدومیه لی تمامی فعالان در حوزه فرهنگ و تمدن اسلامی، اعم از عرب و غیر عرب و مسلمان و غیر مسلمان، را «عرب» خوانده است.

۳. مایل هروی، نجیب، مقدمه بر *علوم اسلامی و نقش آن در تحولات علمی جهان* (تألیف آلدومیه لی)، ۲۰ و ۲۱.

۴. نک: ولایتی، ۲۲، پانویشت ۱.

۵. نک: همو، ۱۴۰، پانویشت‌های ۱ تا ۳.

بمانند جهانگشای جوینی و جامع‌التواریخ رشیدی. استفاده از کتابهایی نظیر اخبار مجموعه فی فتح الاندلس، افتتاح الاندلس ابن قوطیه، البیان المغرب ابن عذاری مراکشی، الحله السیراء ابن الابرار، و نفع الطیب مقری به جای آن چه مؤلف در باب اندلس^۱ تماماً از منابع جدید بهره برده، می‌توانست غنای علمی کتاب بیفزاید، با توجه به این که ذکر برخی از منابع و مآخذ عربی در پانوشتها و فهرست پایانی کتاب، توانمندی نویسنده محترم را برای استفاده از مکتوبات نگاشته شده به این زبان نشان می‌دهد.

۶- ارزیابی و سنجش منابع و مآخذ از جمله وظایف هر پژوهشگری، خاصه در موضوعات تاریخی است. استفاده از برخی نوشته‌های ضعیف توسط نویسنده و ترجیح آنها بر بعضی آثار مرتبط، قابل انتقاد است و بایست دقت بیشتری در این امر مهم به عمل می‌آمد.^۲

۷- نمونه‌ای دیگر از اشکالات ساختاری را در بخش اول که تحت عنوان "کلیات" آمده است می‌یابیم. این بخش به دو قسمت شده است: ۱- بنیادهای مفهومی و زمینه‌های تاریخی^۳ ۲- چکیده‌ای از تاریخ و فرهنگ اسلام از عصر دعوت تا دوره فتوح^۴. در هر دو قسمت، با ذکر موضوعات تاریخی مشابه - ولی با تقسیم‌بندی‌های متفاوت - مواجه می‌شویم.^۵ خواننده مجبور است یک بار موضوع ظهور دین اسلام را که با دعوت پیامبر اسلام از حدود سال ۶۱۰ م در مکه پای به عرصه وجود نهاد، در قسمت اول بخواند^۶ و باز همین مطلب را در چند صفحه بعد، در قسمت دوم، تکرار کند.^۷ اساساً جای خالی نوشتاری تاریخی در باب اسلام و شکل‌گیری نظام مدنی و سیاسی در جامعه اسلامی و اشاره‌ای به سیر تحولات تاریخی حتی به طور مجمل در کتاب خالی است. به همین جهت خواننده هنگامی که به اسامی سلسله‌ها، دولتها، اشخاص، و مکانها برمی‌خورد، نمی‌تواند تصویری از محدوده مکانی و زمانی موضوعات داشته باشد، به ویژه آن که از جمله اهداف تألیف این کتاب استفاده به عنوان یک منبع آموزشی هم بوده است.

۱. همو، ۱۴۳ و به بعد.

۲. برای نمونه، نک: همو، ۱۰۳، پانوشت ۲.

۳. همو، ۱۷ - ۲۱.

۴. همو، ۲۱ - ۲۳.

۵. نک: همو، ۱۷ و ۱۸ و نیز ۲۱ - ۲۳.

۶. همو، ۱۷.

۷. همو، ۲۱.

۸- در ارجاعات کتاب هم اشکالاتی مشاهده می‌شود. بهتر بود در ارجاع دادن به منابع در پانوشته‌ها، نام بزرگ صاحب اثر مقدم می‌شد. ارجاعات هم از یک قاعده پیروی نمی‌کنند. در برخی موارد، نام ناشر درج^۱ و در بعضی موارد از آن چشم‌پوشی می‌شود^۲. این ناهماهنگی در فهرست منابع و مآخذ پایان کتاب نیز وجود دارد. افزون بر این، فهرست الفبایی منابع بر خلاف روشی است که در پانوشته‌ها به کار رفته است و با هم انطباق ندارد و از یکدستی لازم نیز برخوردار نیست^۳.

مطالب بسیاری در کتاب بدون ارجاع است. این‌ها تنها نمونه‌هایی از ده‌ها مورد مشابه است:

- تعریف ابن خلدون از تمدن و همچنین تعریف نهایی تمدن و مفهوم فرهنگ^۴.

- موضوع وفات پیامبر و جانشینی ابوبکر و خلافت عمر بن خطاب^۵.

- ذکر رصدخانه‌ها و مراکز علمی دوره ایلخانی^۶.

- طبقه علوم یا حکمت به نظری و عملی^۷.

- پایان عصر درخشان شکوفایی ادبیات عرب^۸.

علی القاعده، ارجاع به هر اثری باید با ذکر صفحه یا صفحات آن همراه باشد؛ ولی در این کتاب، ارجاع برخلاف این روش هم دیده می‌شود و تنها به ذکر نام کتاب اکتفا شده است^۹. از آن جا که کتاب به زبان فارسی است، وجهی ندارد که در ارجاع به یک اثر ترکی - که با خط لاتین نوشته شده - از واژه‌های انگلیسی استفاده شود^{۱۰}.

اگر خواننده با مطالعه چندین پاراگراف و یا حتی گذر از چندین صفحه تنها به یک نشانی از منابع و مراجع در پانوشته برخورد کند، حکایت از آن دارد که نویسنده سراسر آن مطلب و

۱. همو، ۱۸ و پانوشته‌های ۱ و ۲؛ ۵۴؛ ۲؛ پانوشته ۲؛ ۱۵۹، پانوشته‌های ۱، ۳، ۵.

۲. نک: همو، ۱۸، پانوشته ۳؛ ۱۹، پانوشته ۳؛ ۲۰، پانوشته ۱.

۳. نک: همو، فهرست منابع کتاب، ۲۶۷ و به بعد، شماره‌های ۱۶، ۲۱۴، ۲۳۵.

۴. همو، ۱۹.

۵. همو، ۲۳.

۶. همو، ۳۳.

۷. همو، ۳۴.

۸. همو، ۶۲.

۹. نک: همو، ۱۵۵، پانوشته‌های ۱ و ۲.

۱۰. همو، ۱۷۴، پانوشته‌های ۴ و ۵.

نوشته را، عیناً و یا با اقتباس از نوشته‌های دیگران در کتاب خویش آورده است، و چون چنین صفحاتی در کتاب فراوان است و البته این گونه اقتباسات مشتمل بر تحلیل از سوی نویسنده هم نیست، آن را در یک تحقیق تاریخی باید یک عیب و ضعف شمرد. از جمله پانوشت ۱ صفحه ۲۷ (برای تقریباً یک صفحه مطلب)، پانوشت ۱ صفحه ۲۸ (برای یک صفحه و چهار سطر)، پانوشت ۱ صفحه ۳۱ (برای دو صفحه و شش سطر)، پانوشت ۱ صفحه ۳۸ (برای قریب به دو صفحه مطلب)، پانوشت ۱ صفحه ۴۸ (برای یک صفحه و دو سوم صفحه، یعنی برای تمام مطلب مربوط به علم کیمیا)، پانوشت ۱ صفحه ۵۶ (برای یک صفحه)، پانوشت ۱ صفحه ۵۷ (برای یک صفحه)، پانوشت ۱ صفحه ۱۵۵ (برای دو صفحه)، و پانوشت ۱ صفحه ۲۳۳ (برای یک صفحه).

در برخی منابع هم که نویسنده به آنها ارجاع داده است، مطالب کتاب را نمی‌توان یافت.^۱
۹- نویسنده در ذکر آراء برخی نویسندگان، از ذکر نام ایشان علی‌الخصوص جایی که ضرورت دارد، خودداری کرده است، مثلاً هنگام ذکر نظرات اندیشمندان در باب تمدن آمده است: "دیگر دانشمند غربی..."^۲ بدون آن که وجهی برای مجهول نمایاندن این صاحب‌نظر وجود داشته باشد.

۱۰- نویسنده همه جا رعایت محدوده زمانی و مسائل مربوط به آن را نکرده است، مثلاً اطلاق مصطلحات متداول در دوره‌های بعد بر دوره‌های ماقبل، صحیح به نظر نمی‌رسد. در مورد وضع اداری دوره پیامبر(ص) چنین می‌خوانیم: "پیامبر(ص) برای تشکیل مقدمات نظام اداری و ساختار دیوانی کوشش کرد، برای خود دبیرانی برگزید و به هر یک وظیفه‌ای سپرد"^۳. مصطلحات دیوان و دبیر چنان که آشکار است از زبان فارسی وارد فرهنگ عربی شده و مربوط است به روزگار پس از پیامبر(ص) و آنها را علی‌القاعده نباید در وصف وقایع دوران پیامبر(ص) به کار برد.

۱۱- بعضاً مطالب متناقض ناشی از روشمند نبودن کار در کتاب مشهود است. جز آنچه پیشتر یاد شد، می‌توان به موضوع "آغاز نهضت ترجمه در جهان اسلام" پرداخت که چنین

۱. همو، ۱۸، پانوشت ۱.

۲. همو، ۱۸.

۳. همو، ۲۳.

آمده است: "این نهضت (نهضت ترجمه) اگر چه در عصر بنی‌امیه آغاز شد...^۱ و چند سطر بعد می‌نویسد: منصور عباسی که از زمان وی کار ترجمه آغاز شده بود...^۲."

۱۲- تاریخ درگذشت شخصیت‌ها در کتاب نظام‌مند نیست، و برای برخی ذکر شده و بعضی دیگر فاقد آن است.^۳

۱۳- در ساخته و پرداخته کردن این کتاب حتی اصول ساده خلاصه برداری رعایت نشده است، برای مثال: بند آخر بخش جغرافیا آشکارا نشان می‌دهد که نویسنده محترم در تدوین کتاب و منابع مورد اقتباس و روش کار، دقت کافی نکرده است:

"طی این دوره، کتابهای بسیاری درباره جغرافیای محلی به عربی و فارسی، تألیف شد. از جمله آثار فارسی باید از *فارس‌نامه* نوشته ابن بلخی، *نزهة القلوب* نوشته حمدالله مستوفی، *جهان‌نامه* نوشته محمد بن نجیب بکران، *مطلع السعدین* نوشته عبدالرزاق سمرقندی و *هفت اقلیم* نوشته امین احمد رازی یاد کرد"^۴.

قسمت یاد شده برگرفته از کتاب *تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی*^۵ است، اما آن چه را که نویسنده محترم نقل کرده، با مأخذ مورد استفاده ایشان مقایسه می‌کنیم، درمی‌یابیم با مأخذ مذکور انطباق ندارد. در آن کتاب (*تاریخچه جغرافیا در...*) چنین آمده است:

"در فاصله قرن هفتم تا دهم، مقدار معتنا بهی کتب جغرافیای محلی یا ملی، به زبان عربی و فارسی تألیف گردید"^۶.

در صفحه بعد اثر مذکور آمده است:

"در ایران، آسیای مرکزی، و هندوستان پاره‌ای کتب تاریخی فارسی به جغرافیای توصیفی و محلی پرداخته‌اند، و رساله‌هایی نیز درباره جغرافیای جهان به رشته تحریر درآمده است. کتب جغرافیایی بیشتر مبتنی بر مأخذ عربی قدیمی بود که اطلاعات جدیدتری از تواریخ عمومی و شرح فتوحات به آنها افزوده شده بود. از جمله آثار مهم می‌توان کتب زیر را نام برد: *فارس‌نامه*

۱. همو، ۲۹.

۲. همو، ۳۱.

۳. برای نمونه، نک: همو، ۵۵.

۴. همو، ۶۰.

۵. تشنر و احمد، ۴۷ و ۴۸.

۶. همان جا.

ابن بلخی...، *نزهة القلوب* حمدالله مستوفی...؛ *جهان‌نامه* محمدبن نجیب بکران...؛ *مطلع السعدین* عبدالرزاق سمرقندی؛ *هفت اقلیم* امین احمد رازی... با این که کتابی در شرح احوال است، دارای اطلاعات جغرافیایی بسیار با ارزشی است^۱.

به این ترتیب، نویسنده با اخذ چند سطر از صفحه ۴۷ (سطرهای ۶ و ۷) مأخذ خویش و چسباندن آن به سطور دیگر در صفحه بعد (صفحه ۴۸، سطرهای ۱۲ تا ۲۳) آن هم با حذف پاره‌ای مطالب اساسی، مطلبی دست و پا بریده عرضه کرده است.

جز فارس‌نامه ابن بلخی، بقیه آثار یاد شده توسط تشنر و احمد در *زمره جغرافیای محلی* نیستند و چنین ادعایی هم نکرده‌اند. *نزهة القلوب* حمدالله مستوفی کتابی است جغرافیایی، مشتمل بر اطلاعاتی از مسائل نجومی، زمین‌شناسی، تشریح انسان و دست آخر (در مقاله سوم) جغرافیایی که به مکه و مدینه و مسجدالاقصی و ممالک دیگر و نیز خود ایران می‌پردازد و این اثر با این وصف در *زمره آثار مربوط به "جغرافیای محلی"* نیست. و چنین است *جهان‌نامه* محمدبن نجیب بکران و *یا مطلع السعدین* عبدالرزاق سمرقندی که اساساً دومی کتابی است تاریخی و شناخته شده که در ضمن، اطلاعات جغرافیایی هم از آن به دست می‌آید. نویسنده محترم در باب *هفت اقلیم* امین احمد رازی نه به نوشته مأخذ توجه کرده که نویسندگان از آن به عنوان کتابی در شرح احوال یاد می‌کنند، و نه زحمت مراجعه به خود کتاب را داده‌اند. در این کتاب، شرح احوال معاریف و بزرگان به ترتیبی که زادگاهشان بر یکی از مناطق هفت اقلیم جغرافیایی منطبق باشد، آمده است. نویسنده حداقل از نام کتاب (*هفت اقلیم*) باید درمی‌یافت و یا تردید می‌کرد که این اثر در زمینه جغرافیایی محلی نمی‌تواند باشد.

۱۴- ذکر مطالب استطرادی و غیر ضرور بعضاً در متن کتاب و توضیحات آن، مثلاً: ذکر پیشرفت‌های اروپا در میان مطالب مربوط به جنگ‌های صلیبی^۲؛ توضیحات مربوط به تاریخ اندلس پیش از ورود مسلمانان و تاریخ سیاسی آن سرزمین پس از اسلام در میان مطالب مربوط به علل سقوط آن جا به عنوان یکی از عوامل رکود تمدن اسلامی^۳؛ ذکر معنی کلمه

۱. همو، ۴۸.

۲. نک: همو ۱۳۷ و ۱۳۸.

۳. ۱۴۳ تا ۱۴۶.

عرفان در زبان‌های اروپایی^۱؛ مخصوصاً بخش واپسین تحت عنوان: نقد تمدن غرب که هیچ ارتباطی با موضوع این کتاب ندارد و زاید است.^۲

۱۵- در متن کتاب، برخی تاریخ‌ها به هجری قمری و بعضی به میلادی آمده‌اند که احتمالاً معلول نقل از مآخذ باشد.^۳

۱۶- ذکر فراوان اسامی اشخاص و کتاب‌ها و مکان‌ها و... در متن کتاب بی‌آنکه در باب آنها سخنی به میان آمده باشد.^۴

۱۷- لزوم تهیه و ارائه نمایه‌ای از مصطلحات، اعلام اشخاص و نام‌های جغرافیایی و کتب نیز نقشه‌هایی در پایان کتاب که مورد غفلت قرار گرفته است.

ب - اشکالات محتوایی

گسترده بودن موضوع کتاب، ارتباط آن با رشته‌های متعدد علمی، بهره نبردن از روش پژوهش علمی، همراه با بی‌دقتی و سهل‌انگاری و عواملی دیگر سبب شده است تا در متن کتاب کاستی‌ها، اشکالات و اشتباهات علمی - که متأسفانه تعداد آنها کم هم نیست - وارد شود. در این جا به برخی از آنها، به عنوان نمونه، اشاره می‌شود:

۱- ادعای نویسنده مبنی بر این که تأسیس مدارس در جهت کوشش برای شناخت و انتقال تمدن‌های دیگر به حوزه تمدن اسلامی در "مرحله مجاورت فرهنگ و تمدن نوپای اسلامی با تمدن‌های کهن جهان"^۵، صورت گرفته قابل پذیرش نیست. چه تأسیس مدارس در اسلام مربوط است به قرن چهارم یعنی دورانی که زمان بسیاری از آن مجاورت (!) سپری شده بود.

۲- در جای دیگری می‌خوانیم: "در اواسط عهد عباسی گستره اسلام در سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا امتداد یافت."^۶ بر این نوشته، این ایراد وارد است که در دوران عباسیان، فتوحات جدید، گسترده و قابل ذکری در آفریقا و اروپا رخ نداده است و نویسنده محترم شواهدی هم از

۱. ۸۳.

۲. همو، ۲۵۵-۲۶۶.

۳. برای نمونه، نک: همو، ۱۰۹.

۴. از جمله نک: قسمت‌های مربوط به ریاضیات (۳۷ - ۳۹) و فلسفه (۴۹ - ۵۳).

۵. همو، ۱۲ و ۱۳.

۶. همو، ۱۷.

کشورگشایی‌های عصر عباسی، مخصوصاً در اروپا که همسنگ فتوحات پیش از دوره عباسیان باشد، ارائه نکرده‌اند.

۳- در باب ادب آمده است: "ادب از سده چهارم شکوفا شد و در سده‌های پنجم و ششم هجری به اوج خود رسید"^۱. معلوم نیست منظور از "ادب"، ادب کدام یک از ملل است: اعراب، ایرانیان یا...؟ اگر مراد نویسنده ادب عربی است، موضوع مورد مناقشه‌ای است که با آراء برخی محققان نظیر حنا الفاخوری، عبدالجلیل، گیب و حتی جرجی زیدان که مرجع مورد استناد نویسنده در این زمینه است، همخوانی ندارد.

۴- هم زمان دانستن عصر رکود تمدن اسلامی با حملات بی‌رحمانه مغولان ناصحیح است^۲، و بهتر آن است این یورش را معلولی از رکود و ضعف حاصله در اجزای بنای فرهنگ و تمدن اسلامی بدانیم که مدت زمانی از آغاز آن سپری شده بود.

۵- در مورد بیداری اسلامی، نویسنده با ذکر پانزده تن از فعالان جنبش بیدارگری در جهان اسلام چنین ادعا می‌کنند:

"آغاز بیداری اسلامی همچون اصل اسلام با دعوت از مردم آغاز می‌گردد، که چنین شد؛ امیر عبدالقادر، سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده، سید احمدخان، شیخ فضل الله نوری، عبدالرحمن کواکبی، شیخ شامل،..... و سرانجام امام خمینی همگی مردم را به بازگشت و احیای اسلام دعوت کردند و مردم هم این دعوت را پذیرفتند و دسته دسته از ملل اسلامی، دوباره با اسلام بیعت کردند"^۳. بی‌تردید تمامی افرادی که مؤلف از آن‌ها یاد کرده در موقعیت یکسانی نبوده‌اند تا "مردم" بتوانند دعوت ایشان را پذیرفته و "دسته دسته" با اسلام بیعت کنند. به نظر می‌آید نویسنده، موقعیت کسانی چون شیخ فضل الله نوری و امام خمینی را که موفق به رهبری اجتماعی مردم در نهضت‌های اسلامی گردیدند به کسانی چون سید احمدخان سرایت داده‌اند که بعضاً (مثلاً سر احمدخان و کواکبی که هر دو به نحوی هوادار و مبلغ علمانیت / سکولاریسم بودند) دعوت آنان بیش از آنکه به سوی اسلام ناب محمدی باشد، دعوت به اسلام التقاطی، حتی غرب‌گرایی و غرب زدگی بوده است.

۱. همو، ۱۸.

۲. همو، ۱۳.

۳. همو، ۱۴.

۶- ادعای پدید آمدن "معارف اسلامی" از اواخر سده دوم هجری هم خواندنی است: "در مرحله بعد، معارف اسلامی بر محور قرآن مجید و با استفاده بهینه از علوم و معارفی که در این سرزمین‌ها پیش از ورود اسلام وجود داشت، پدید آمد. این پدیده از اواخر سده دوم هجری آغاز شد و اوج آن سده ششم بود"^۱.

پس، بر پایه این سخن، باید پیدایی علوم و معارفی چون قرائت و تفسیر و حدیث را هم در چهارچوب نظریه فوق، و نه از همان صدر اسلام، جستجو کرد.

۷- نویسنده محترم نه تنها نتوانسته است پا در مرحله تئوری پردازی بگذارد، بلکه همچنان که اشاره شد در مرحله گردآوری و تلفیق هم گرفتار آراء گوناگون شده است که نتیجه آن سخنانی است بعضاً تناقض‌آمیز. تعریف نهایی او از تمدن چنین است: "تمدن، حاصل تعالی فرهنگ و پذیرش اجتماعی است"^۲. سپس در همان صفحه وقتی می‌خواهد در باب ارتباط تمدن با فرهنگ سخن بگوید، درباره مطلب پیشین تردید می‌کند و می‌گوید: "ممکن است که اعتلای فرهنگی موجب دستیابی جامعه به مدنیت شود"^۳.

۸- به نقل نویسنده، مورخان تاریخ عرب را به سه دوره تقسیم می‌کنند و مرحله آغازین آن، دوره سبأ و حمیر است"^۴؛ اما این سؤال پیش می‌آید که آیا این قوم، پیش از سبأ و حمیر تاریخ نداشته‌اند یا نویسنده محترم از تاریخ مفهوم خاصی در ذهن دارند؟

۹- وصف مؤلف از محیط مکه، مقارن ظهور اسلام، نیز جلب توجه می‌کند. به پندار ایشان، "مردم مکه به یمن وجود کعبه و هم‌جواری آن در نوعی آرامش متکی به روابط خاص ناشی از مراسم جاهلی روزگار می‌گذرانیدند و در دفاع مشترک شرکت می‌کردند." و نیز مردم مکه را "تاجرپیشه و دوراندیش" معرفی می‌کنند^۵. علی‌الظاهر این وصف تنها اقلیتی را شامل می‌شود که دارای قدرت اقتصادی و سیادت اجتماعی بودند و در آرامش روزگار می‌گذرانیدند، در حالی که بسیاری از مردم در فقر فرهنگی و اقتصادی دست و پا می‌زدند، به هر حال نوشته نویسنده، وصف تمام نمای محیط مکه در آن دوران نمی‌باشد.

۱. همو، ۱۷.

۲. همو، ۱۹.

۳. همان جا.

۴. همو، ۲۱.

۵. همان جا.

۱۰- داستان آمدن تنی چند از مردم یثرب که منجر به بیعت عقبه نخست شد، اشتباه می‌باشد. برابر نوشته کتاب، جملگی این افراد از خزرجیان بودند که یک زن نیز ایشان را همراهی می‌کرده است.^۱ با مراجعه به منبع مورد استناد نویسنده^۲، معلوم می‌گردد که میان آن و نوشته فوق سازگاری وجود ندارد و مدعی نویسنده کتاب در آن منبع درج نگردیده است. بنا بر نقل سیره ابن هشام، طبقات ابن سعد و تاریخ طبری این هیأت مرکب از ۱۲ تن خزرجی و اوسی بوده است که با پیامبر(ص) به عنوان بیعت زنان پیمان بستند (فبايعوا رسول الله _ ص _ علی بیعة النساء)^۳. شاید علت آن که نویسنده به اشتباه از همراهی یک زن با یثربیان در بیعت عقبه اول سخن گفته، ناشی از تعبیر «بیعة النساء» (بیعت زنان) باشد که در روایت آمده و مراد بیعتی بوده است بدون تعهد جنگ.

۱۱- اظهار نظر مؤلف را در باب این که جامعه اسلامی دوران پیامبر اسلام دارای یک ویژگی بوده که تا آن زمان در تاریخ بشر "بی سابقه" بوده است (یعنی حاکمیت قانون)^۴ نمی‌توان پذیرفت. او "حاکمیت قانون" را وجود یک نظام حقوقی واحد برای تمام افراد جامعه بدون هیچ‌گونه تبعیض خوانده است که در این صورت، به دلیل "بی سابقه بودن" چنین رویدادی، حکومت برخی از پیامبران پیشین (چون داوود و سلیمان (ع)) را باید مصداق حاکمیت بی‌قانونی و فاقد نظام حقوقی و البته همراه با تبعیض برشمرد، و نیز قوانین حمورابی، بزرگترین قانون‌نامه عهد باستان، را باید نادیده گرفت که در آن تعدی به ضعفا به شدت منع شده و جنبه انسان دوستی از آن مشهود است، ولی در موضوع قصاص بر آن خرده گرفته‌اند.

۱۲- نویسنده پس از اشاره به فتوحات مسلمانان عرب در خارج از شبه جزیره می‌نویسد: "در فاصله‌ای کمتر از نیم قرن، اسلام دین غالب ایران و آفریقا گشت"^۵. تا آن جا که روشن است هم اینک که نزدیک به چهارده سده از آن تاریخ می‌گذرد، هنوز اسلام دین غالب مردم آفریقا نشده است. احتمالاً مراد نویسنده از آفریقا، شمال آفریقا باشد، که البته اسلام آوردن

۱. همو، ۲۲.

۲. بهرامیان، "اسلام" دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ۳۹۸.

۳. ابن هشام، ۷۳/۲-۷۷؛ ابن سعد، ۲۱۹/۱-۲۲۰؛ طبری، ۳۵۵/۲-۳۵۶.

۴. ولایتی، ۲۲.

۵. همو، ۲۳.

مردم شمال آفریقا نیز تا سالهای آخر سده اول هجری به درازا کشید.

۱۳- نویسنده کندی را به عنوان اولین فیلسوف مسلمان چنین معرفی می‌کند: "او نخستین کسی بود که به پژوهش و مطالعه در علم و فلسفه پرداخت".^۱ این که کندی را نخستین فردی بشناسیم که در دنیای اسلام به "فلسفه" پرداخته باشد، مدّعی بسیاری از اهل دانش بوده و می‌باشد، ولی بعید است بتوان اثبات کرد که او در عین حال، نخستین کسی باشد که به "علم" پرداخته است.

۱۴- گفتار نویسنده در باب منطق چنان آشفته است که معلوم نیست در این جا درباره این دانش بحث می‌شود و یا در باب علم کلام و اصول فقه^۲، و نهایتاً در مورد علم منطق چیزی دستگیر خواننده نمی‌گردد. ضمناً در اشاره به نقد ابن خلدون به منطق ارسطویی در کتاب *العبر*. باید یادآور شد که وی در مقدمه *العبر* به این نقد و مباحث مهم دیگر پرداخته، نه در خود *العبر*.

۱۵- نویسنده از نمایانند جایگاه تاریخ و تاریخ‌نگاری در تمدن اسلامی و نقشی که مسلمین در ایجاد و پرورش این دانش داشته‌اند، بازمانده است. وی به ریشه‌های اسلامی پیدایش تاریخ‌نگاری اشاره کرده^۳، ولی بهره‌مندی از فرهنگ و سنن عرب پیش از اسلام و استفاده از آموزه‌های تاریخی سایر اقوام را که عمدتاً شامل ایرانیان، یهودیان و مسیحیان می‌باشد^۴، رها کرده است. در نتیجه، خواننده باید با خواندن تعداد بسیاری از اسامی (مشمتمل بر نام کتب و نویسندگان) در کتاب پی به پیشرفته‌های مسلمانان در این زمینه برد. چون شیوه نقادانه‌ای در بررسی این علم در این بخش نمی‌بینیم، به مسائلی چون اندک شمار بودن مورخانی که نگاه تحلیلی - و نه صرفاً روایی - داشته‌اند، پرداخته نشده، و از این رو جایگاه واقعی تاریخ‌نگاری اسلامی در میان دیگر علوم و نیز در مقایسه با دیگر ملل و اقوام مشخص نگردیده است.

۱۶- مؤلف کتاب ده جلدی ابن خلکان را "رساله" می‌خواند و از طرف دیگر در وصف آن نویسد: "فهرست گونه‌ای از تذکره رجال و تاریخ ادب است."^۵ شاید او "رساله" را به معنی

۱. همو، ۴۹.

۲. همو، ۵۳.

۳. ولایتی، ۵۴.

۴. رک: سجادی و عالم‌زاده، ۲۲-۳۲.

۵. ولایتی، ۵۵.

مطلق کتاب گرفته باشد، وگرنه "در اصطلاح علما فرق بین رساله و کتاب بنا بر آن چه مشهور است نسبت به کمال و نقصان و زیادی و کمی می‌باشد، چنان که کتاب گفتاری است کامل در فن، و رساله همان گفتار است اما ناقص در فن"^۱ و در بیانی دیگر، مراد از رساله "کتاب کوچک" است^۲، و یا کتابی خرد در فتاوی علمی، مانند رساله نفس و رساله نبض و... از ابن سینا^۳. بر همین اساس است که نمی‌توان پذیرفت کتابی چند جلدی و ارزشمند و کم‌نظیر و فیات الاعیان رساله‌ای را "فهرست‌گونه" به شمار آورد. وانگهی اگر مراد از مصطلح "تذکره" معنای رایج آن باشد، عمدتاً به شرح احوال شاعران و اشعار ایشان اطلاق می‌شود^۴، نه بر کتابی چون و فیات الاعیان که ترجمه احوال غیر ادبا، اعم از ملوک، امراء، وزراء، ... و به تعبیر مؤلف هر صاحب نامی را نیز شامل است.

۱۷- از کتاب صفوة الصفا نوشته ابن ابراز به عنوان اثری از دوره صفوی (تأسیس: اوایل قرن ۱۰ق) یاد شده است^۵، ولی این کتاب از تألیفات قرن هشتم است و میان سالهای ۷۵۰ تا ۷۵۹ق در زمان شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی‌الدین و به دستور وی نگاشته شده است^۶؛ منتهی پس از تأسیس سلسله صفوی، مخصوصاً در دوره شاه طهماسب، به طور ناشیانه‌ای سعی شده با دست بردن در محتوای کتاب، سندی مبنی بر سید و شیعه بودن شیخ صفی‌الدین اردبیلی و اخلاف او بسازند^۷. نویسنده همچنین این کتاب را از مصادیق تاریخ‌نگاری براساس تفکر شیعی خوانده است^۸، ولی با لحاظ این که اطلاعات بسیار اندکی از ابن بزاز در اختیار داریم، در مورد مذهب او نمی‌توان به طور قاطع اظهار نظر کرد و او را شیعه خواند و بلکه شاید

۱. دهخدا، لغت‌نامه، ۷، ۱۰۵۸۵/۳. نقل دهخدا بر اساس کشف اصطلاحات الغنون است.

۲. همان جا. این تعریف را دهخدا از ناظم الأطبای گرفته است.

۳. همان جا. نوشته لغت‌نامه بر اساس یادداشت‌های دهخدا است.

۴. نک: ستوده، ۹۱.

۵. ولایتی، ۵۵ و ۵۶.

۶. نک: طباطبائی مجد، غلامرضا، مقدمه بر صفوة الصفا، ص ۱۶. یادآوری می‌کند از نوشته ابن بزاز به سهولت می‌توان قرن هشتمی بودن اثر او را دریافت (نک: ابن بزاز، ۸۰۶).

۷. نک: طباطبائی مجد، غلامرضا، مقدمه بر صفوة الصفا، ۲۰ و ۲۱. نسخه کتابخانه ایاصوفیه به شماره ۲۱۳۹ مربوط به سال ۹۱۴ق که در همین جهت مورد تحریف قرار گرفته، مورد اشاره طباطبائی مجد است. نیز به تحقیقات ثواقب در تاریخ‌نگاری عصر صفویه، ۱۱۹ و ۱۲۰ در باب این اثر مراجعه شود.

۸. ولایتی، ۵۵.

عکس آن صحیح باشد؛ چون ابن بزاز در زمره مریدان شیخ صدرالدین بوده است و دلیلی بر تشیع صدرالدین در اختیار نداریم، مخصوصاً آن که پدر او شیخ صفی‌الدین شافعی مذهب بوده و حکایت آن در همان *صفوة الصفا*، از قول خود او^۱، آمده است. افزون بر این، هر نوشتاری درباره صفویان را نمی‌توان شیعی خواند.

۱۸- دسته‌بندی نویسنده از نوشته‌های تاریخی^۲ نیز خالی از اشکال نیست. مثلاً مؤلف "ذیل نویسی و مختصر نویسی" را در یک دسته گنجانده است که به لحاظ مضمون شباهتی با یکدیگر ندارند و لازم و ملزوم هم نیز نیستند. تاریخ‌نگاری عمومی را هم، این‌گونه تعریف کرده است: "ذکر وقایع ممالک اسلامی، بدون دخالت عناصر قومی و جغرافیایی و مانند آن، به روش تقویمی و سال شمار"^۳. این تعریف، از بی‌اطلاعی و یا آگاهی اندک نویسنده از تاریخ اسلام و انواع نوشته‌های تاریخی حکایت می‌کند. تواریخ عمومی، نوشته‌هایی‌اند که معمولاً از آفرینش انسان آغاز و پس از ذکر تاریخ امم و طوایف غیر اسلامی پیش از اسلام، به تاریخ اسلام و تحولات مربوط به سرزمینهای اسلامی می‌پردازند. بنابراین، منحصر کردن این‌گونه تواریخ به "ذکر وقایع ممالک اسلامی" اشتباه است. نگاهی به کتابهای تاریخ عمومی چون *تاریخ یعقوبی*، *تاریخ الرسل و الملوک طبری*، و *مروج‌الذهب مسعودی* مؤید نکته پیش گفته است. آن جا که نویسنده محترم "روش تقویمی و سال شمار" را از مشخصات تاریخ‌نگاری عمومی شمرده است، نیز نادرست است. مثلاً *تاریخ یعقوبی*، تاریخ عمومی است، ولی به روش تقویمی و سال شمار تنظیم نشده است. طبری هم روش سال‌شمار را تنها در وقایع پس از اسلام، آن هم پس از هجرت، به کار بسته است.

۱۹- نویسنده ادعا کرده است تاریخ‌نگاری به سیاق طبقات، "کهن‌ترین روش تاریخ‌نگاری در کار مورخان اسلامی است"^۴. با لحاظ این که سخن در این باب بسیار است و به آسانی اطلاق "کهن‌ترین" را نمی‌توان پذیرفت، مناسب بود دلایل و شواهد این ادعا نیز به خوانندگان ارائه می‌گردید.

۱. سؤال کردند از شیخ، قدس سره، که مذهب شیخ چیست؟ فرمود که "ما مذهب صحابه داریم و هر چهار را دوست داریم و هر چهار را دعا کنیم." (ابن بزاز، ۸۸۶).

۲. ولایتی، ۵۷.

۳. همان جا.

۴. همو، ۵۷.

۲۰- بهتر می‌بود نویسنده برای هر یک از انواع تاریخ‌نگاری، نمونه یا نمونه‌هایی ذکر می‌کرد، مثلاً آن‌جا که در تعریف تاریخ‌نگاری محلی آورده است: "ذکر رویدادها و حوادث تاریخی یک محله یا..."^۱ نمونه‌ای از یک اثر تاریخی دربارهٔ یک «محله» ارائه می‌کرد، چه تا آن‌جا که راقم این سطور به خاطر دارد، در تاریخ‌نگاری اسلامی تاکنون کتابی در این زمینه تألیف و منتشر نشده است.

۲۱- نویسنده در آغاز بحث از جغرافیا می‌گوید: مسلمانان در زمینه دانش جغرافیا به "میراث‌های تمدنهای پیشین به‌ویژه یونان، ایران و هند تکیه کردند". سپس، منابع هندی و یونانی و اقتباساتی را که مسلمین از این دو منبع کرده‌اند ذکر می‌کند^۲، اما هیچ اشاره‌ای به منابع ایرانی ندارد. در توضیح مربوط به این دانش، همچنین مطالبی چون انگیزه‌های مسلمین برای پرداختن به جغرافیا، و مکاتب جغرافیایی (عراقی و بلخی) نادیده گرفته شده است.

۲۲- مؤلف محترم، ابوعبدالله بن عبدالعزیز بکری قرطبی صاحب معجم ما/استعجم من اسماء البلاد والمواضع را معاصر و هم‌تراز بیرونی شمرده است.^۳ ظاهراً مأخذ مورد استفاده هم کتاب تاریخچهٔ جغرافیا در تمدن اسلامی نوشتهٔ تشنر و احمد است. با مراجعه به این مأخذ^۴ می‌توان بر هم‌عصر بودن بیرونی و بکری صحه گذاشت، اما "هم‌ترازی" آن دو، نظر نویسنده است، چیزی که اثبات آن دشوار و بلکه بعید است.

۲۳- آن‌چه نویسنده در باب شعر فارسی عنوان می‌کند با منابع و تحقیقات همخوانی ندارد. وی می‌نویسد: "سدهٔ چهارم و نیمهٔ نخست سدهٔ پنجم هجری دورهٔ پیدایش و اوج ادب فارسی به شمار می‌آید"^۵ و منبع او، تاریخ ادبیات در ایران نوشته ذبیح‌الله صفا است؛ اما صفا به استناد قول صاحب تاریخ سیستان محمدبن وصیف را اقدم شعرائی معرفی می‌کند که به وزن‌های معمول در ادب فارسی شروع به ساختن شعر کرده و این قول را صحیح‌تر از سایر اقوال می‌داند^۶ و مسلم است که محمد بن وصیف از دبیران یعقوب بن لیث صفار بوده و نخستین شعر او ظاهراً

۱. همان‌جا.

۲. همو، ۵۸.

۳. همو، ۶۰.

۴. تشنر و احمد، ۳۸.

۵. ولایتی، ۶۲.

۶. صفا، ۱۶۹/۱.

بعد از سال ۲۵۱ ق ساخته شده است.^۱ پس، سده چهارم و نیمه نخست قرن پنجم چنان که نویسندگان کتاب حاضر مدعی شده دوره "پیدایش" ادب فارسی نیست. جالب آن که نویسندگان در جای دیگر، مطلب را دیگرگونه می‌نویسد: "از سده سوم هجری نثر فارسی، هم‌زمان با شعر فارسی و تحت تأثیر عوامل گوناگون، ظهور کرد"^۲، که این نظر با گفته پیشین همخوانی ندارد و حاکی از سهل‌انگاری نویسندگان در اخذ و نقل مطالب از منابع و درج آن‌هاست.

۲۴- نویسندگان برای این که در قسمت مربوط به ادبیات فارسی، به بررسی خود رنگ تاریخی بدهد، سخن را از اهتمام و نقش سامانیان در توجه به ادب فارسی و ترویج آن آغاز می‌کند،^۳ حال آن که بهتر می‌بود موضوع را با اشاره به دوران صفاریان - که به لحاظ زمانی بر سامانیان مقدم است - آغاز می‌کرد.

۲۵- ضمن بحث در مورد تفسیر قرآن آمده است: "آغاز تفسیر هم‌زمان با تدوین حدیث بوده است"^۴. شاید منظور نویسندگان "آغاز تدوین تفسیر" بوده باشد، نه تفسیر قرآن که از زمان حیات پیامبر اکرم (ص) و توسط خود آن حضرت آغاز شد.

۲۶- در باب حدیث، مطالب نویسندگان القاء کننده این است که موضوع این دانش فقط نوشتن احادیث است در قالب یک کتاب، و این سخن و ذکر فهرستی از نام کتب حدیث و مؤلفان آنها هرگز نمی‌تواند جایگاه علم حدیث را در فرهنگ و تمدن اسلامی آشکار سازد؛ زیرا نویسندگان از پرداختن به تعریف این علم، تقسیم‌بندی‌های آن (مثلاً به علم روایة الحدیث - که خود به علم رجال و علم مصطلح الحدیث منقسم است - و علم درایة الحدیث) و نیز علل رویکرد مسلمین به حدیث و حفظ و نگهداری آن، علل اختلاف صحابه پیامبر (ص) در باب تدوین حدیث، سیر تدوین آن میان اهل سنت و شیعه، مراکز مهم مربوط به این دانش در جوامع اسلامی، و مسائلی چون آداب نقل حدیث و از همه مهمتر نقش و اهمیت حدیث در زندگی مردم، چنانکه در حدّ چنین کتابی است، کوتاهی کرده است. به این ترتیب، خواننده نمی‌تواند تلاش‌های به عمل آمده از سوی صحابه، تابعان و دانشمندان مسلمان را پیرامون این علم دریابد.

۱. همو، ۱۶۷.

۲. ولایتی، ۶۴.

۳. همو، ۶۲ - ۶۴.

۴. همو، ۳۶.

در ذکر آثار دیگری جز صحاح سته، که اهل سنت پدید آورده‌اند و از اهمیت بسیار برخوردارند، نام موطأ مالک خالی است، ولی به آثار کم اهمیت‌تر از آن اشارت رفته است.^۱

۲۷- مناسب می‌بود نویسنده در قسمت مربوط به فقه شیعه، نخست به هر یک از فرقه‌های مختلف این مذهب اشاره و طی یک تقسیم‌بندی به ذکر تحولات، دوره‌ها و آثار نویسندگان هر یک از فرق می‌پرداخت. مراد او از شیعه، شیعه دوازده امامی است و اشاره گذرا به فرق عمده دیگر شیعه یعنی اسماعیلیه و زیدیه را به آخر همین بخش پس از ذکر فقه اهل سنت و یا خوارج موکول کرده است.^۲ هر یک از دوره‌هایی که برای فقه شیعه (دوازده امامی) گفته شده، فاقد عنصر زمان است و خواننده در گستره زمان نمی‌تواند جایگاه این دوره‌ها را بشناسد؛ زیرا نویسنده فقط آوردن واژه "دوره" را بر سر یک عبارت کافی دانسته است.^۳ مؤلف از سه گرایش عمده فقهی در جامعه شیعی نام می‌برد، ولی تنها درباره یکی از آنها - یعنی گرایش اهل حدیث - به اختصار توضیح می‌دهد و الباقی را به ذکر عنوان آنها اکتفا می‌کند.^۴ از شهید اول و شهید ثانی یاد می‌شود، بدون آن که اسامی اصلی ایشان درج شود^۵ و به یک باره عنوانی به فقه اخباری‌ها اختصاص می‌یابد،^۶ حال آن که ذهن خواننده مسبوق به آن نیست و لازم بود اندک توضیحی در باره آن در متن یا پانوش داده می‌شد.

۲۸- نویسنده محترم در باب نخستین مرحله مربوط به تحولات فقه اهل سنت چیزی را یاد کرده‌اند که برای شیعیان می‌تواند مناقشه‌آمیز و قابل پرسش باشد که چگونه ادوار فقه شیعه با ائمه (ع) شروع می‌شود و دوره حضرت رسول که علی‌القاعده باید پیش از ایشان باشد محذوف است^۷، ولی سیر تحولات فقه اهل سنت، با پیامبر و دوره زندگی ایشان آغاز می‌شود^۸؟

۲۹- هدف نویسنده در توضیح علم اصول عمدتاً متوجه جهان تشیع بوده و از میان نه دوره

۱. همو، ۷۱.

۲. همو، ۷۸ - ۷۹.

۳. نک: همو، ۷۱.

۴. همو، ۷۱ - ۷۲.

۵. همو، ۷۲.

۶. همو، ۷۳.

۷. نک: همو، ۷۱.

۸. همو، ۷۶.

یاد شده در کتاب، تنها در دوره سوم از اهل سنت یاد شده است.^۱ نویسنده می‌توانست با توجه به این که اثر وی به بررسی فرهنگ و تمدن اسلامی به طور اعم اختصاص دارد، سیر تحول این علم را، به‌طور مجزا در دو حوزه تشیع و تسنن نشان دهد؛ خاصه آن که حتی در میان علمای شیعی این نظر وجود دارد که دانشمندان سنی مذهب در تدوین مباحث اجتهادی و قواعد اصولی بر عالمان شیعی پیشی داشته‌اند؛ زیرا آنان بر این عقیده بودند که با وفات رسول خدا (ص)، عصر نصوص و روایات پایان پذیرفته است و چون در تنگناهای گوناگون قرار گرفتند، ناچار شدند از منابع ظنی بهره بجویند. اما شیعه با اعتقاد به این که ائمه معصومین (ع) امتداد وجود پیامبرند و قول و فعل و تقریر آنان نیز حجت است، از این رو در آن زمان نیازی چندان به تدوین و تنظیم اباحت اجتهادی و قواعد اصولی نبوده و در این زمینه تأخیر کرده‌اند.^۲

۳۰- متأسفانه مؤلف، بدون رؤیت کتاب کیمیای سعادت، اثر ابوحماد غزالی، مدعی شده این کتاب به عربی نوشته شده است.^۳ لازم بود نویسنده، لاًقل به صفحات نخست آن نگاهی می‌افکندند که در این صورت، به این نوشته غزالی برمی‌خوردند:

"...و ما اندر این کتاب، جمله این چهار عنوان و چهل اصل شرح کنیم از بهر پارسی گویان؛ و قلم نگاه داریم از عبارات بلند و منعلق و معانی باریک و دشوار تا فهم توان کرد. و اگر کسی را رغبت به تحقیقی و تدقیقی باشد ورای این، باید که آن از کتب تازی طلب کند، چون کتاب *احیاء علوم الدین* و کتاب *جواهر القرآن* و تصانیف دیگر، که در این معنی به تازی کرده آمده است، که مقصود این کتاب عوام خلقتند که این معنی به پارسی التماس کردند، و سخن از حد فهم ایشان درنتوان گذاشت"^۴.

۳۱- مثال دیگری از اشتباهات نویسنده که از بی‌دقتی و شتابزدگی سرچشمه می‌گیرد، خلط میان شهاب‌الدین سهروردی عارف است با همنام فیلسوف او. شهاب‌الدین سهروردی فیلسوف و بنیانگذار فلسفه اشراق که به شیخ اشراق نامور است و چنان که نویسنده یاد کرده در ۵۸۷ ق به فرمان صلاح‌الدین ایوبی و به تحریک متعصبان در حلب به قتل رسیده است.^۵

۱. همو، ۷۹ - ۸۱.

۲. نک: جناتی، ۲۲۱.

۳. ولایتی، ۸۴.

۴. غزالی، ۹/۱.

۵. در باره او نک: شهرزوری، ۴۵۴ - ۴۷۴.

اشتباهی که نویسنده مرتکب شده از آن روست که وی در میان مباحث مربوط به تصوف، عرفان و فتوت، از به قتل رسیدن تعدادی از عارفان و صوفیان سخن رانده و پس از ذکر کشتن عین‌القضات همدانی و حسین بن منصور حلاج به قتل سهروردی فیلسوف اشاره می‌کند، ولی توجه ندارد که قتل یک فیلسوف به جرم فلسفه‌دانی به عرفان و تصوف ارتباطی ندارد، اما چون همنام او اهل عرفان بوده میان آن دو خلط کرده است. نویسنده حتی هنگامی که در ادامه به سهروردی عارف و مکتب عرفانی او و آمیختگی عرفان و تصوف اشاره می‌کند، به تفکیک آن دو تن از یکدیگر و روش فکری ایشان پی نمی‌برد.^۱

۳۲- در بخش چهارم که به شرح سازمان‌های اداری و اجتماعی تمدن اسلامی اختصاص دارد^۲، تنها به اختصار بخشی از پیشرفت‌های مسلمین و تحولات دورانه‌های گوناگون جوامع اسلامی را شاهد هستیم. مسائل پایه‌ای همچون تأسیس حکومت توسط پیامبر(ص) و نظام اداری و اجتماعی روزگار ایشان و یا منشأ حکومت در اسلام و نیز موضوع خلافت و ماهیت آن در نوشته مؤلف انعکاس نیافته‌اند و فقط به اداره سرزمین پهناور اسلامی پس از عصر فتوحات آن هم با وصف چند دیوان، و شرح خراج و حربه بسنده شده است. تعاریف مربوط به بسیاری از مصطلحات و نهادهای اداری، مالی و لشکری از قلم افتاده و به رغم شرح مفصل در باب خراج، به منابع دیگر درآمد دولت چون جزیه و عشور، با وجود اهمیت آنها، نپرداخته‌اند. تعریفی که از دیوان مظالم آمده است اشتباه و ناشی از عدم تفکیک میان دیوان قضاء (که مورد اشاره و توضیح قرار نگرفته) و دیوان مظالم است. دیوان مظالم، مرتبه‌ای بالاتر از دیوان قضا داشت و اگر کسی داد خود را از طریق دیوان قضا نمی‌توانست بستاند و یا شکایتی از قاضی و حتی بعدها از بزرگان کشوری و لشکری می‌داشت به این دیوان تظلم می‌برد. به تعبیر جرجی زیدان، دیوان مظالم مانند دادگاه استیناف این روزگار بود و دیوان مظالم خلفا حتی از آن هم مؤثرتر و با نفوذتر بود؛ چه گاه خلیفه خود شخصاً به مظالم رسیدگی و داوری می‌کرد.^۳

۳۳- نویسنده در بخش پنجم که به "هنر در تمدن اسلامی" اختصاص دارد و پیش‌تر هم از آن یاد شد^۴، آرامگاه امیر اسماعیل سامانی در بخارا را نخستین بنای اصیلی می‌داند که به دست

۱. ولایتی، ۸۶.

۲. همو، ۹۵ - ۱۰۲.

۳. زیدان، ۱۹۱/۱.

۴. به بخش اشکالات ساختاری مراجعه شود.

معماران ایرانی ساخته شد.^۱ هر چند مفهوم "اصیل" توضیح داده نشده، ولی باید جایگاه بناهایی چون مسجد فهرج یزد (متعلق به حدود سال ۵۰ هـ) و تاریخانه دامغان (متعلق به نیمه سده دوم هجری) که به لحاظ زمانی تقدم دارند و حائز ویژگی‌های ایرانی در عصر اسلامی هستند مطرح می‌شد و به اصالت ایرانی و ارزش آنها در تاریخ معماری ایران اسلامی، ولو به اختصار، اشاره می‌گردید.

نویسنده همچنین یکی از اشکال معماری اسلامی یعنی مقابر را با "بقاع متبرک" مترادف دانسته است^۲، ولی قاعدتاً هر مقبره‌ای را نمی‌توان متبرک خواند. مثلاً گور تیمور لنگ در سمرقند جزء مقابر هست، اما در زمره بقاع متبرک البته نیست.

۳۴- نویسنده، امیر اسماعیل سامانی را "شاه اسماعیل سامانی" می‌خواند^۳. از آن جا که شهرت وی همان "امیر" است و آثاری چون *مجمل التواریخ و القصص*^۴ و *تاریخ بخارا* این گونه از او یاد کرده‌اند، مناسب می‌بود نویسنده مأخذ مورد استفاده را در پانویس برای آگاهی خوانندگان یاد می‌کرد.

۳۵- شیخ محمود شبستری سراینده گلشن راز است، نه نویسنده آن.

۳۶- از نوشته نویسنده، با لحاظ این که جنگ‌های صلیبی را یکی از علل بیرونی رکود تمدن اسلامی معرفی کرده است^۵، نمی‌توان دریافت که چه گونه از طریق این جنگ‌ها رکود به ارکان فرهنگ و تمدن اسلامی رخنه کرده است. در این قسمت حتی طرح موضوع به درستی صورت نگرفته است و بهتر بود اشاره‌ای به پیشینه ماجرا و چگونگی آغاز رخداد این جنگ‌ها می‌شد. همچنین مشخص نیست شرح عصر درخشان شارلمانی در اروپا و رونق تجارت در برخی شهرهای اروپا (که بیشترین حجم توضیحات این قسمت به همین مطالب اختصاص یافته) چه ارتباطی می‌تواند با رکود تمدن اسلامی داشته باشد؟

۳۷- متأسفانه تمامی مطالب کتاب را نمی‌توان همه جا همخوان با یکدیگر یافت. از جمله، هنگام سخن در باب شکوفایی علوم اسلامی از یک سو، از غزالی به عنوان یکی از فلاسفه

۱. ولایتی، ۱۰۵.

۲. همو، ۱۰۳.

۳. همو، ۱۰۵.

۴. *مجمل التواریخ و القصص*، ۳۶۸؛ نرشی، ۹۴.

۵. ولایتی، ۱۲۷ - ۱۳۸.

اسلامی که اندیشه خاصی را به جهان عرضه کرده است یاد می‌شود^۱، ولی به هنگام بحث از علل رکود تمدن اسلامی و تأثیر جریان‌های عقل‌گریز در جهان اسلام بر آن رکود، غزالی در زمرة فعالان این جریان معرفی و به کتاب *احیاء علوم‌الدین* وی خرده گرفته می‌شود^۲.

۳۸- نویسنده کتاب، تاریخ دقیق یورش مغولان را تعیین نکرده و خواننده را سردرگم باقی می‌گذارد. یک بار می‌نویسد: "مقارن جنگ هفتم صلیبی (۶۵۲ - ۶۴۶ ق)، مغولان از شرق آسیا به ممالک اسلامی یورش بردند و سلطان محمد خوارزمشاه، پادشاه ایران، را شکست داده وی را وادار به فرار کردند"^۳. در صفحه‌ای دیگر ضمن اشاره دوباره به موضوع، این بار حمله آنان را در سال ۶۱۵ ق ذکر می‌کند^۴.

۳۹- این مطلب نویسنده که سلطان محمد خوارزمشاه، حکومتی واحد از هند تا بغداد تشکیل داده بود^۵، صحیح نیست. محمد خوارزمشاه هرگز بغداد را به تصرف خویش در نیاورده بود^۶.

۴۰- کشته شدن "جغتای" پسر چنگیزخان توسط مردم "طالقان" در هجوم نخست مغول که توسط نویسنده گزارش شده^۷، مقرون به صحت نیست؛ به ویژه آن که چند سطر بعد یادآور می‌شود چنگیزخان پیش از مرگ خویش، پادشاهی ممالک غرب را به او تفویض کرد اما آن که در میانه جنگ به دست مدافعان ایرانی شهر به قتل رسیده بود، پسر جغتای بود که چنگیزخان او را محبوب‌ترین نوادگان خویش می‌دانست؛ ثانیاً این حادثه نه در طالقان، که در "بامیان" رخ داد^۸.

۴۱- در نقل سپردن مأموریت به هولاکوخان، توسط برادرش منگوقاآن، اشتباهاتی مشاهده

۱. همو، ۵۱.

۲. همو، ۱۵۷.

۳. همو، ۱۳۸.

۴. همو، ۱۳۹. اغلب مورخان تاریخ یورش مغول را ۶۱۶ ق و یا ۶۱۷ ق دانسته‌اند (نک: ابن اثیر، ۳۳/۹، که ۶۱۷ ق ثبت کرده) و کسانی چون جوینی (۶۳/۱) آغاز حرکت (و نه حمله) سپاه مغول را ۶۱۵ ق ضبط کرده‌اند.

۵. ولایتی، ۱۳۹.

۶. نک: جوینی، ۹۶/۲-۹۸.

۷. ولایتی، ۱۴۰.

۸. رک: جوینی، ۱۰۵/۱.

می‌شود. این که هولگو مأمور رسیدگی به "امور آسیا" شده^۱ ناصحیح است، زیرا در فرمان منگوقاآن منطقه مأموریت او از جیحون تا مرز مصر و شام معین شده بود^۲ (یعنی، بخش غربی حوزه فرمانروایی قاآن^۳) و همه آسیا را شامل نمی‌شد. نیز سال سپردن مأموریت به هولگو ۶۵۱ ق^۴ نبوده، بلکه این سال، تاریخ حرکت او به محل مأموریتش بوده است^۵. سقوط شهر بغداد برخلاف نوشته کتاب نه در ۶۵۵ ق و پس از شش روز مقاومت^۶، بلکه در ۶۵۶ ق. رخ داده است^۷. پایان حکومت ایلخانان در ایران هم سال ۷۳۶ ق^۸ بوده است، نه ۷۳۴ ق چنان که مؤلف یاد کرده است^۹. نوشته نویسنده را مبنی بر این که هولگوخان به رغم شکست از مالیک در سوریه (شام)، امپراتوری مشتمل بر ناحیه‌ای از حد فاصل آمودریا در شرق تا مرز مصر در غرب تشکیل داد^{۱۰}، نمی‌توان درست دانست و تناقض آمیز است؛ زیرا پس از تصرف شام است که می‌توان به مرز مصر رسید و حکومتی که در شام شکست خورده و از آن جا رانده شده است، نمی‌تواند تا مرز مصر را در تصرف خود داشته باشد.

۴۲- در تقسیم بندی حکومت مسلمانان بر اندلس، توضیحات مربوط به بخش اول و دوم دوران تسلط امویان بر آن سرزمین ابهام آمیز است، مگر خواننده خود قبلاً از موضوع آگاهی داشته باشد. قسمت اول، تحت عنوان "اندلس به منزله بخشی از خلافت اموی در دمشق" و قسمت دوم تحت عنوان "دوران حکومت سلسله امویان بر اندلس" آمده است، بدون آن که به استقلال امویان از عباسیان در آن سرزمین پس از سقوط سلسله اموی در دمشق، اشاره‌ای شده باشد. ضمناً آغاز حکومت مسلمانان بر اندلس که قاعدتاً باید ناظر به بخش اول باشد، یعنی

۱. همان جا.

۲. رشیدالدین، ۹۷۴/۲.

۳. همان جا.

۴. ولایتی، ۱۴۰. جوبینی ۹۰/۳-۹۲ و میرخواند (۸۷۴/۲) این تاریخ را ۶۵۰ ق آورده‌اند.

۵. نک: جوبینی، ۹۲/۳، ۹۳، ۹۵؛ میرخواند، ۸۸۹/۲.

۶. ولایتی، ۱۴۱.

۷. نک: به نوشته ابن طقطقی (۴۴۵) در ۴ محرم سال ۶۵۶ ق شهر به محاصره درآمد و خواجه نصیر طوسی (۲۹۱) نویسد در ۱۴ صفر همان سال با تسلیم خلیفه شهر به تصرف مغول درآمد.

۸. نک: میرخواند، (۹۷۳/۲) نویسنده کتاب مورد نقد در همان صفحه (۱۴۱) از نو، ولی به درستی، اشاره دارد که آخرین ایلخان مغول در ۷۳۶ ق درگذشته است.

۹. ولایتی، ۱۴۱.

۱۰. همان جا.

تاریخ فتح آن سرزمین در سال ۹۲ ق و نه سال ۹۸ ق^۱.
۴۳- نویسنده محترم در تلاش برای آن که "تاجر" و "جمود" را دو مصطلح جدا از هم معرفی کند، ناکام مانده و حتی یکی از معانی تاجر را جمود آورده است^۲. او همچنین به عنوان تعریف اصلی، نویسد: "تاجر در حوزه اندیشه و تفکر رخ می‌دهد و اگر در زمینه گرایش و رفتار ظاهر شود، جمود نام دارد^۳. اما در جای دیگر واژه "جمود" را با ماده "اندیشیدن" ترکیب کرده و از "جمود اندیشی" یاد می‌کند^۴ که با مطلب پیشین او که تاجر را مربوط به حوزه اندیشه و جمود را وابسته به حوزه گرایش و رفتار می‌داند، در تناقض است.
۴۴- نویسنده چندان به ثبت دقیق تاریخ‌ها پایبند نیست. درج این نکته را که صفویان مدت ۲۲۰ سال حکومت کردند^۵ باید در شمار همین نوع نوشته‌ها گذاشت. این سلسله (از شاه اسماعیل تا سلطان حسین صفوی)، چنان که خود نویسنده در جای دیگر نیز اشاره کرده است از ۹۰۷ تا ۱۱۳۵ ق بر مسند قدرت بوده‌اند^۶، که ۲۲۸ سال خواهد بود. مدت استیلای اسماعیلیه الموت هم میان سال‌های ۴۷۷ ق تا ۶۵۴ ق بوده، یعنی ۱۷۷ سال^۷، ولی نویسنده ۱۷۰ سال ثبت کرده است^۸.

ج- جملات و عبارات بندی‌ها

- ۱- اتکاء بیش از حد نویسنده به منابع گوناگون، باعث شده که به نثر اثر آسیب بزند و کتاب فاقد نثری یکدست و هموار باشد.
- ۲- عبارات‌ها و جملات نامفهومی در کتاب یافت می‌شود که تغییر و اصلاح آن‌ها ضروری است، نظیر:

۱. ولایتی، ۱۴۴.

۲. همو، ۱۵۶، سطر ۴.

۳. همان جا، سطرهای ۴ و ۵.

۴. همان جا، سطر ۲۱.

۵. همو، ۱۶۸.

۶. همو، ۱۶۰ و ۱۶۲.

۷. رشیدالدین، ۱۹۱/۲، ۱۹۲.

۸. ولایتی، ۱۴۰.

"دوره سبأ و حمیر که از دوردست‌ترین زمان آغاز و در همان دوره‌ها پایان می‌پذیرد"^۱؛
 "یک سلسله حرکات پیوسته تاریخی در عرض جغرافیای اسلامی"^۲؛
 "پس از طوسی، مهمترین فیلسوف، میرداماد استر آبادی است که تقریباً در عصر صفویه
 می‌زیست"^۳.

"خواجه نصیرالدین طوسی نیز در منطق بررسی بسیار کرد و کتابهای متعددی را از جمله
اساس الإقتباس، شرح منطق اشارات،... در این زمینه نگاشت. او منطق را هم علم و هم ابزار
 می‌دانست، علم شناخت معانی و کیفیت آنها و کلید ادراک و فهم دیگر علوم تلقی کرده
 است"^۴.

د- ثبت نادرست اعلام

در کتاب، برخی اعلام به درستی ثبت نشده‌اند، نظیر کتاب "محاکم القریه فی أحكام الحسبه"^۵
 نوشته عبدالرحمن شیزری که صحیح آن "معالم القریه فی أحكام الحسبه" درست است. عنوان
 "دارالعلم فاطمی" مشهور است و نه "دار العلم فاطمیون"^۶ که در کتاب آمده است. نام اولین
 ایلخان مسلمان مغول هم "احمد تگودار"^۷ است، نثر "احمد کلودار"^۸.
 همچنین در نوشتن برخی از کلمات فارسی دقت لازم به عمل نیامده، مانند "هم‌تراز"،
 نه "هم طراز"^۹.

ه- اشتباهات چاپی

به دلیل اهمیت کتاب اصلاح اشتباهات چاپی مؤثر در فهم اثر ضروری است، مانند "ریج"^{۱۰}،

۱. همو، ۲۱.

۲. همو، ۱۳.

۳. همو، ۵۲.

۴. همو، ۵۳.

۵. همو، ۱۰۲.

۶. همو، ۳۱.

۷. رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۲، ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲.

۸. ولایتی، ۱۳۸.

۹. همو، ۶۰.

۱۰. همو، ۲۸.

فاسی^۱، ایالت ایلخانی^۲، و عرب‌گرا^۳ که صحیح آن‌ها "زیج، فارسی، ایالات ایلخانی، و غرب‌گرا" است.

کتابشناسی

آذرنوش، آذرتاش، «ابن مقفع»، بخش I، *دردائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰.

ابن اثیر، *الکامل*، ج ۹، به کوشش گروهی از دانشمندان، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا
ابن بزاز اردبیلی، *صفوة الصفا*، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تبریز، [نشر] مصحح، ۱۳۷۳.
ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸/ق/۱۹۸۸ م.
ابن سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار صادر و دار بیروت، ۱۳۷۷-۱۳۸۰ ق.
ابن طقطقی (محمد بن علی بن طباطبا)، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
ابن هشام، عبدالملک، *سیره رسول الله*، به کوشش مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلیبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

بهرامیان-علی، "اسلام" *دردائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۸، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷.

تشنر، فرانتس گوستاو و مقبول، احمد، *تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی*، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵.

ثواقب، جهانبخش، *تاریخ‌نگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مآخذ*، شیراز، نوید شیراز، ۱۳۸۰.
جوینی، عطاملک بن محمد، *تاریخ جهانگشا*، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، بریل، ۱۳۲۹ و ۱۳۴۴ و ۱۳۵۵ ق/ ۱۹۱۱ و ۱۹۱۶ و ۱۹۳۷ م.

جناتی، محمدابراهیم، ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، تهران، کیهان، ۱۳۷۲.
خواجه نصیر طوسی، ذیل جهانگشای جوینی، در، *جهانگشای جوینی*، ج ۳، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، بریل، ۱۳۵۵/ق/۱۹۳۷ م.

۱. همو، ۹۴.

۲. همو، ۱۴۱.

۳. همو، ۲۱۸.

- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۷، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳.
- زریاب خویی، عباس، ابن مقفع، بخش II، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰.
- زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی اکبر جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۳.
- ستوده، مرجع شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، تهران، سمت، ۱۳۷۵.
- شلبی، احمد، تاریخ آموزش در اسلام، ترجمه محمدحسین ساکت، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱.
- شهرزوری، شمس الدین محمد بن محمود، نزحة الأرواح و روضة الأفرخ (تاریخ الحكماء)، ترجمه مقصود علی تبریزی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و محمد سرور مولایی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، ۱۳۷۳.
- طباطبائی مجد، غلامرضا، مقدمه بر صفوة الصفا، تبریز، مصحح، ۱۳۷۳.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث العربی، بی تا.
- سجادی، صادق، و هادی عالمزاده، تاریخ نگاری در اسلام، تهران، سمت، ۱۳۷۵.
- غزالی، ابوحامد محمد، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیوجم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- مایل هروی، نجیب، مقدمه بر علوم اسلامی و نقش آن در تحولات علمی جهان (تألیف آلدومیه لی). مجمل التواریخ و القصص، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه بلخی، روضة الصفا، تحریر عباس زریاب خویی، تهران، علمی، ۱۳۷۳.
- میله لی، آلدو، علوم اسلامی و نقش آن در تحولات علمی جهان، ترجمه محمدرضا قدس رضوی، تهران، انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۱.
- نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر قبادی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران، سنائی، بی تا.
- ولایتی، علی اکبر، فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۳.